

زبان قوم، نه فرهنگ ایشان!

در ماه‌های اخیر، دو مقاله در فصلنامه «بینات» و یک مقاله در مجله «کیان» به چاپ رسید که در هر سه مقاله، نویسندگان آن‌ها آشکارا گفته بودند: قرآن مجید، بخشی از عقاید نادرست و آراء باطل عرب را در خلال آیاتش - آن هم با لحنی موافق و به رسم مماشات - آورده است! شگفت آنکه برخی از نویسندگان این مقالات ادعا کرده بودند که خود قرآن کریم از این ماجرا خبر داده و معنای آیه ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ. لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ (ابراهیم: ۴) چیزی جز این نیست. و نویسنده دیگر به آیه کریمه:

﴿ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ (انبیاء: ۱۰) استناد کرده و آن را «به احسن وجه» روشنگر این معنا شمرده است!

اگر مقالات مزبور از سوی چند تن از خاورشناسان مغرض نوشته شده بود، جای تعجب نداشت ولی مایه حیرت و موجب تأسف است که این مقالات را سه تن از نویسندگان فاضل و روشنفکر ما نوشته‌اند که با قرآن کریم آشنایی و بدان دلبستگی دارند. این جانب چون در حسن نیت ایشان تردید ندارم در خواست می‌کنم در این فرضیه که بی‌شک با قداست وحی و عظمت قرآن مجید منافات دارد- با توجه به عرایضی که تقدیم می‌دارم- تأمل بیشتری روا دارند لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.

پرواضح است که قرآن عظیم با آراء خرافی و عقاید باطل دوران جاهلیت به مخالفت برخاسته و در اثبات این مقصود، همین بس که از آن دوره شوم به: «الجاهلیة الأولى» تعبیر کرده است

چنانکه می‌فرماید: ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ﴾ (احزاب: ۳۳) و نیز داوری خداوند را در برابر حکم جاهلیت نهاده است و می‌فرماید:

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (مائده: ۵۰)
 «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای گروهی که اهل یقین‌اند حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟».

قرآن کریم در نقل آراء جاهلی، دقت را بدان جا می‌رساند که گاهی تصریح می‌کند کاری که اهل جاهلیت برای خدا می‌کردند، بر پایه «زعم» و پندار باطل خودشان بوده نه موافقت و تأیید خدای سبحان. و در این باره می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ ﴾

(أنعام: ۱۳۶)

«برای خدا از کشته‌ها و چهارپایانی که آفریده است، نصیبی معین کردند به پندار باطل خود گفتند این، از آن خداست...»

قرآن مجید به رسول گرامی اسلام ﷺ کم‌ترین اجازهٔ مداهنه با اهل جاهلیت را نمی‌دهد، هر چند به مصداق: ﴿ وَدُّوا لَوْ نُودُوا فِئْجُوتًا ﴾ (قلم: ۹)

آن‌ها دوستدار و مشتاق این سازشکاری بوده‌اند. و از این مهم‌تر تصریح می‌کند که اگر خداوند، پیامبرش را در کار خود استوار نداشته بود، نزدیک بود که در پیامبر ﷺ اندک تمایلی به اهل جاهلیت راه‌یابد در آن صورت، خداوند عذابی دوچندان در دنیا و آخرت، به پیامبرش می‌چساند چنان که می‌فرماید:

﴿ وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدَّكِدْتَ تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴾ (أسراء: ۷۵-۷۴).

قرآن مجید، تحریم‌های دوران جاهلیت را تخطئه می‌کند و می‌فرماید:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَئِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ (مائده: ۱۰۳)

«خدا، حکم بحیره و سائبه و وصیله و حام را پدید نیاورده است، ولی کافران بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان عقل را به کار نمی‌بندند».

قرآن آداب جاهلی را که شکل عبادی بدان‌ها می‌دادند محکوم می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾ (أنفال: ۳۵)

یعنی: «دعایشان به نزد خانه کعبه جز صفیر کشیدن و دست به هم زدن چیزی نیست پس به کیفر کفری که می‌ورزیدند، عذاب را بچشید».

در دوران جاهلیت هر کس به زنش می‌گفت: ظَهْرُكِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي! (پشت تو بر من، همچون پشت مادرم است!) همسرش بر او حرام می‌شد. قرآن کریم در این باره فرمود:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ۖ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنهِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ ۖ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴾ (احزاب: ۴)

«خدا زاننتان را که نسبت به ایشانظهار می‌کنید، مادران شما نساخت و پسرخواندگانتان را پسران شما نشمرد، اینها چیزهایی است که به زبانتان می‌گویید و خدا حق می‌گوید و او رهنمایی می‌کند».

قرآن، عقاید مشرکانه و جاهلانۀ عرب را درباره جن مردود شمرد و فرموده است:

﴿ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (أنعام: ۱۰۰)

یعنی: «برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آن که جنیان را خدا آفریده است و برای او بدون هیچ دانشی، پسران و دختران ساختند، منزّه و برتر است از آن چه وصفش می‌کنند».

ولی همین قرآن باصراحت اصل وجود جن را می‌پذیرد و حتی آفرینش آن را پیش از خلقت انسان، آن هم از «آتشی سوزنده» معرفی می‌کند:

﴿ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُورِ ﴾ (حجر: ۲۷) اگر اساساً وجود جن، امری موهوم بود، چه لزومی داشت که قرآن عظیم سوره‌ای به نام «جن» بیاورد و معاذالله - به دروغ - شرح ایمان و کفر آن‌ها را بازگوید؟ به راستی شگفت‌آور نیست که نویسندۀ مؤمن به قرآن، در شماره پیشین مجله «بینات» بنویسد: «در قرآن کریم هم سخن از وجود جن می‌رود و سوره‌ای به نام جن و در شرح ایمان آوردن بعضی از آن‌ها و استماع مجذوبانۀ آنان از آیات قرآنی هست (سوره جن - سوره هفتاد و دوم قرآن) حال آنکه بعید است علم یا عالم امروز قایل به وجود جن باشد!» و از این جا نتیجه بگیرد که قرآن از راه مماشات با فرهنگ جاهلیت، بدین گونه از جن و احوال او سخن گفته است! باید گفت که اولاً: علم امروز درباره وجود جن ساکت است و نفیاً و اثباتاً چیزی نمی‌گوید و کسی را نرسد که به دلیل سکوت علم، وجود جن را که وحی الهی از آن خبر داده، انکار کند. ثانیاً: مگر ملاک صحت معارف دینی، گواهی علم محدود امروز است؟ مگر علم امروز، به وجود

فرشتگان و معجزات پیامبران و برزخ و دوزخ و بهشت و اعراف و امثال این امور، از راه‌های تجربی رسیده و بدان‌ها اعتراف دارد؟ پس چرا شما همه این حقایق را -که در قرآن به صراحت و تأکید آمده‌اند- انکار نمی‌کنید و آیات مربوط بدان‌ها را حمل به مماشات با عقاید این و آن نمی‌نمایید؟

نویسنده محترم دیگری در مجله «بینات» قرآن کریم را متهم می‌سازد که با مندرجات تحریف شده تورات سازش کرده است و از آن جا که در کتاب «أشعیاء آمده: «خداوند را دیدم که در کرسی بلند و عالی نشسته بود!» قرآن هم فرموده است: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى! از ایشان باید پرسید مگر در تورات (سفر خروج، باب ۲۰، شماره ۱۱) نیامده که: «در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آن چه را که در آن‌هاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود!»؟! پس چرا قرآن با تورات محرف، سازش نکرده و از استراحت خداوند سبحان سخنی به میان نیاورده بلکه فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾

(ق: ۳۸)

«همانا آسمان‌ها و زمین و هرچه را که میان آن دو هستند، در شش روز (یا شش روزگار) آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید».

چرا قرآن با یهودیان مماشات نکرده که در کتاب مقدسشان از قول خداوند به موسی عليه السلام آورده‌اند: قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی‌شود (سفر خروج، باب ۳۳، شماره ۲۳). اما در قرآن کریم می‌فرماید: که خدا به موسی عليه السلام گفت: ﴿لَنْ تَرِنِي﴾ (اعراف: ۱۴۳) یعنی: «هرگز مرا نخواهی دید». از این گذشته به چه دلیل واژه «استوی» را که در آیه کریمه با حرف «علی» متعدی شده به معنای «جلس» باید تفسیر کنیم و به خود اجازه دهیم که آیه قرآن و عبارت تورات را همسان شماریم؟ مگر شاعر عرب نگفته است:

قَدِ اسْتَوَى بِشَرِّ عَلَى الْعِرَاقِ مَنَ غَيْرِ سَيْفٍ وَ دَمٍ مِهْرَاقِ

آیا شاعر در این جا از استیلای بشر بن مروان بن حکم بر عراق سخن می‌گوید یا نشستن او را بر روی آن سرزمین وصف می‌کند؟ و بنابراین که «استوی» در آیه شریفه به معنای «جلس» یا «استقر» باشد از کجا که عبارت مزبور کنایه از «تدبیر امور عالم از ناحیه عرش» نباشد. چنان‌که شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع‌البیان فرموده است. به ویژه که پس از عبارت مذکور در آیه، تعبیر «يَدْبِرُ الْأَمْرَ...» آمده است. همچنین در مجله «کیان» (شماره ۲۳، سال چهارم) در اثبات مماشات قرآن با هیأت قدیم می‌خوانیم: «در ماجرای محاجه حضرت ابراهیم عليه السلام با نمرود، این مسأله قابل طرح است. آنجا خطاب به نمرود می‌فرماید: پروردگار من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، اگر تو راست می‌گویی از مغرب بیرون آر! در این بیان، حرکت خورشید و سکون زمین مفروض شده است!»

نویسنده محترم مقاله، گمان کرده که مباحثه ابراهیم علیه السلام و نمرود، مباحثه فیزیکی بوده است! بدون توجه به آن که بیان ابراهیم علیه السلام بر حس و مشاهده عادی تکیه داشته، همان گونه که همه ما در این زمان هر روز می بینیم که خورشید از مشرق سر می زند و در مغرب فرو می رود و در مقالات و محاورات خود نیز بدین امر تصریح می کنیم با آن که همگان می دانیم که زمین بدور خود، در برابر خورشید می چرخد نه خورشید در پیرامون زمین، پس در این تعبیر، اساساً علت ظهور خورشید از مشرق یا غروب آن در مغرب مطرح نیست (که حرکت زمین باشد یا حرکت خورشید) بلکه نفس ظهور یا غروب خورشید مطرح می شود که البته به امر تکوینی خداوند جهان - **جَلَّ وَ عَلَا** - صورت می گیرد ولذا اتهام مماشات قرآن با هیئت قدیم، در این جا اصلاً مورد ندارد.

جز آنچه از نویسندگان محترم نقل کردیم، در مقالات ایشان مثال های معدود دیگری نیز یافت می شود که انصافاً هیچ کدام وافی به مقصود نیستند و مدعای آنان را اثبات نمی کنند و ما برای آن که سخن به درازا نکشد از هر مقاله، نمونه ای را ذکر کردیم و اگر لازم افتاد به بقیه آنها نیز - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** - می پردازیم. اما از دو آیه ای که نویسندگان محترم در شکل کلی بدانها استناد کرده اند، یکی آیه شریفه:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيَلْسَنَ قَوْمِهِ لِئُبَيِّنَ لَهُمْ ﴾ (ابراهیم: ۴) است که می فرماید: «هیچ فرستاده ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (پیام ما را) برای ایشان بیان کند».

برخی از نویسندگان، زبان هر قوم را در این جا با فرهنگ و عقاید و آداب آن ها اشتباه کرده اند و در این باره نوشته اند: «معنای دیگر به زبان قوم بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن است. این مبتنی بر این معناست که زبان هر قوم، آینه و تجلی فرهنگ و معتقدات، تئوری ها و جهان بینی آن قوم است» (کیان، سال چهارم شماره ۲۳).

آیا پیامبران خدا فرستاده شده اند تا با فرهنگ و معتقدات و پندارهای باطل قوم خود، همراهی و هماهنگی کنند؟ اگر چنین است پس آن همه منازعه و مخالفت و جنگ و جدال اقوام با پیامبران بر سر چه بوده و چرا با ایشان ستیزه می کردند؟ قرآن کریم، زبان را به وصف عربیت موصوف کرده و فرموده است:

﴿ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴾

(شعراء: ۱۹۵-۱۹۳) یعنی: «قرآن را روح آمین (جبریل) به زبان عربی روشنی بر دل تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشی».

نفس آراء و معتقدات را چگونه می توان به «عربی مبین» وصف کرد؟ آراء و معتقدات از مقوله معنا شمرده می شوند نه از مقوله لفظ تا بتوان آن ها را به عربی مبین توصیف کرد. وانگهی، تعلیل «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» نشان می دهد که فرستادگان خدا به زبان قوم خود سخن می گفتند تا بتوانند

حقایقی را که بر آن‌ها روشن نبوده برایشان توضیح دهند، نه آن که معتقدات و جهان بینی غلط اهل جاهلیت را برای آن‌ها بیان سازند و گمراهی آنان را در آن زمینه‌ها تأیید و تقویت کنند. آیه دیگری که در شماره پیشین مجله بیّنات بدان استناد شده آیه شریفه:

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (انبیاء/۱۰) است. به مذاق نویسنده

محترم مقاله «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» جمله «فِيهِ ذِكْرُكُمْ» دلالت دارد بر آن که قرآن مجید، آراء اهل جاهلیت را در برداشته و با آنها مماشات کرده است! در حالی که اولاً اگر ذکر کسی در کتابی آید یا به زبانی رود، معلوم نیست که به موافقت یا مماشات با وی باشد چنان که در همان سوره انبیاء آیه ۳۶ از قول مشرکان آمده است که چون پیامبر اکرم ﷺ را می‌دیدند به یکدیگر می‌گفتند: آیا این مرد همان است که ذکر خدایانتان را می‌کند؟ یعنی از خدایان شما به بدی یاد می‌کند. ثانیاً واژه «ذکر» در لغت عرب، به معنی اندرز و یادآوری و شرف و اعتبار جز این‌ها آمده است و از جمله «فِيهِ ذِكْرُكُمْ» معنای مماشات با اباطیل قوم را - با وجود احتمالات دیگر- چه گونه می‌توان به طور قطع بیرون آورد؟ ممکن است گفته شود: در داستان محاجّه ابراهیم علیه السلام با قومش، برخی از مفسران گفته‌اند که آن حضرت از باب مماشات با ایشان درباره هر یک از ستاره و ماه و خورشید گفت: هذا ربّي! پاسخ آن است که این مماشات (به فرض صحت) برای ابطال آراء آن‌ها بوده چنان که می‌خوانیم: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ (أنعام: ۷۶) اما مماشاتی که شما به قرآن مجید نسبت می‌دهید، برای مخالفت با آراء جاهلیت نیست بلکه برای تقویت عقاید آن‌هاست. شما ادعا می‌کنید که «جن» وجود ندارد ولی قرآن به رسم مماشات با معتقدان جن، یک سوره بلند به نام «سوره جن» نازل کرده و از ایمان و کفر جنیان سخن گفته است بدون آنکه کمترین قرینه‌ای از مخالفت با وجود جن ابراز دارد. آیا این است معنای هدایت کتابی که از سوی خدای جهانیان آمده تا: «مردمان را از تاریکی‌ها بیرون آورد و به سوی نور و روشنایی برد»؟

شگفت آنکه در مقالات مجله بیّنات، برخی از تعبیرات ادبی را که قرآن کریم آورده و در جاهلیت مرسوم بوده است، دلیل بر مماشات با مشرکان در آراء و عقاید شمرده‌اند. مانند این که عرب پیش از اسلام، از هر صورت زشتی به «کَلْبَةُ شَيْطَانٍ» تعبیر می‌کرد و قرآن مجید هم درباره

میوه‌های درخت زقوم فرموده است: ﴿طَلَعَهَا كَانَتْ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ﴾ (صافات: ۶۵)

من نفهمیدم به کاربردن یک تعبیر رایج ادبی، چه ربطی به مماشات با عقاید غلط و آراء نادرست دارد؟! قدر مسلم آن که عرب از این تعبیر استعاری، جز قبح و زشتی چیزی نمی‌فهمید زیرا کسی کَلْبَةُ شَيْطَانٍ را ندیده بود که تصوّر خاصی از آن داشته باشد و قرآن مجید هم همین معنای صحیح را درباره زشتی میوه‌های دوزخ که غذای گناهگاران است، اراده کرده و بس.

به نظر اینجانب، قبول این نظریه که نویسندگان محترم درباره قرآن مجید ابراز داشته‌اند. همه وحی الهی را زیر سؤال می‌برد و می‌توان گفت که ورود داستان آدم و حوا و پیامبران گذشته در قرآن، برای مماشات با اهل کتاب بوده است. موضوع بهشت و دوزخ و جنات و نهرها و قصور هم برای رام کردن عرب‌های تشنه و گرسنه آمده است. ملائکه و جن و غیر این‌ها هم که حساب‌شان معلوم شد. حلال‌ها و حرام‌ها هم که به توافق با اهل کتاب و برخی از آن‌ها به موافقت با مردم جاهلیت تشریح شده‌اند... خلاصه آن که این تئوری، چیزی از قرآن مجید را باقی نمی‌گذارد و حتی بدنه اصلی وحی را هم دربر می‌گیرد و آن چه یکی از نویسندگان مرقوم داشته‌اند: «مراد راقم این سطور این نیست که کلیه محتویات و مطالب و معارف قرآنی بازتاب فرهنگ زمانه است بلکه بدنه اصلی قرآن کریم بیان حقایق لاهوتی ابدی است». به نظر این جانب، تلاش بی‌نتیجه‌ای شمرده می‌شود زیرا بدنه اصلی را از کجا باید شناخت؟ اگر می‌فرمایید علوم روز باید حساب آن را روشن کنند که نکرده‌اند! به علاوه، در آن صورت علوم بشر، امام و پیشوای قرآن به شمار می‌آیند نه آن که قرآن، امام بشر شمرده شود، به قول امیرمؤمنان علیه السلام **كَانُوا أُمَّةَ الْكِتَابِ وَكَيْسَ الْكِتَابِ إِمَامَهُمْ.**

مصطفی حسینی طباطبائی
(مقاله مندرج در مجله بیانات)